

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

آثار ذکر (۱)

نکته‌ی بعد در بحث ذکر، آثار ذکر است. ذکر، آثار و برکات بسیار عظیم و عجیبی دارد. آثار و مواهب بزرگ معنوی در ذکر وجود دارد، که به تناسب شدت ذکر آن آثار هم شدیدتر و عمیق‌تر می‌شود. یعنی وقتی دل انسان رو به خدا کرد، هرچه که انسان این آینه‌ی دل را که رو به خدا کرده، از زنگارهای صفات زشت، از زنگارهای اخلاق آلوده، از زنگارهای دلبستگی‌های غریزی و حیوانی دنیا پاک‌تر کند، تابش خورشید ربوبیت در این آینه تجلی بیشتری خواهد داشت، و لذا به تناسب شدت ذکر، آثار ذکر هم مراتبی دارد. از ضعیف‌ترین و خفیف‌ترین آثار شروع می‌شود که حتی برای خود شخص ذاکر هم نامحسوس است، تا قوی‌ترین و شدیدترین و عالی‌ترین مراحل ذکر و هرکس در حد ذکر خودش بهره‌ای گرفته است. امام در کتاب چهل حدیث خود چنین می‌فرمایند: بدان ای عزیز که تذکر از محبوب و به یاد محبوب به سر بردن برای عموم طبقات نتیجه‌های بسیار دارد؛ اما برای اولیا و عرفا، خود غایت آمال است و در سایه‌ی آن به وصال جمال محبوب خود می‌رسند؛ یعنی اولیا و عرفا با ذکر به لقاءالله می‌رسند. و اما برای عامه‌ی مردم و متوسطین بهترین مصلحات اخلاقی و اعمالی و ظاهری و باطنی است؛ یعنی بهترین چیزی است که اخلاق و اعمال و ظاهر و باطن فرد را اصلاح می‌کند. پس ای عزیز در راه

ذکر و یاد محبوب، تحمّل مشقّات هرچه کنی کم کرده‌ای، دل را به یاد محبوب عادت بده بلکه به خواست خدا صورت قلب، صورت ذکر حق شود که راهی بهتر از آن برای سلوک الی‌الله و مصلحی نیکوتر برای معایب نفس و راهبری خوبتر در معارف الهیه یافت نشود. به برخی از آثار ذکر اشاره می‌کنیم. اولین اثر از آثار ذکر که به آن می‌پردازیم دست‌یابی به آرامش روانی و روحی و قلبی است که قرآن فرمود: «**أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**»^۱ دل‌ها با یاد خدا به آرامش می‌رسد. به این حقیقت از منظرهای مختلف می‌شود نگاه کرد. در جلسه‌ی قبل به بحث اشاره کرده‌ایم و مثال زدیم که یک بچه‌ی شیرخواره را از بغل مادرش بگیرد، خیلی بیقراری و گریه و شیون می‌کند، هر کاری هم بکنید آرام نمی‌شود و تنها راه آرام کردنش این است که او را به آغوش مادر برگردانید و وقتی برگشت آرام می‌شود. گفت: روح ما که از بچه کمتر نیست و به قول مولانا: روح ما یک نی بریده شده از نیستان هستی است.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
از نیستان تا مرا ببرداند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
هرکسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش

لذا روح انسان بیقرار است و تا به خدا نرسد به آرامش نمی‌رسد. بی‌قراری نهاد بشر با هیچ چیزی به آرامش و سکون تبدیل نمی‌شود، تنها راه رسیدن به سکون و سکینه‌ی قلبی و آرامش و اطمینان قلبی، راه یافتن به اوست. هر انسان ذاکر در خود به عشق خدایی وصل می‌شود. ذکر وصل شدن به خداست، لنگر انداختن و پهلو گرفتن به ساحل عبودیت است

^۱. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

و لذا دل با یاد خدا به آرامش می‌رسد. این یک اعتبار، به اعتبار دیگر هم می‌شود به این قضیه نگاه کرد. اگر ما خدا را در دنیا و زندگی خود نبینیم و فراموش کنیم، دنیا توجه ما را به سمت خودش جلب می‌کند. یعنی اگر کسی خدا را نبیند، دنیا چیز جذاب و دلربایی است و دل‌ها را می‌برد. پولش، مقامش، لذتش، خوراکی‌های خوشمزه‌اش و لباس‌های زیبایش خیلی قشنگ و جذاب است. کسی خدا را نبیند و دل در گرو عشق خدا نداده باشد، دنیا دلش را می‌برد و معشوقش می‌شود. این معشوقه چیست و چه صفاتی دارد؟ اولاً یک عفریته‌ی پیری است که خودش را بزک کرده و عین یک دختر ۱۴ ساله ترگل و ورگل و تودل برو شده است. عمر دنیا چقدر است، می‌شود حساب کرد؟ این عفریته‌ی پیر چقدر جذاب و دلربا است، چطوری خودش را بزک کرده است که این طوری دل می‌برد. از آن طرف این معشوقه بسیار بی‌وفا و هرزه و هرجایی است، به عاشقش که وفادار نیست، یک معشوقه‌ی هر جایی و هرزه است، هر شب در بغل یکی خوابیده است. این پست و مقام‌ها را نگاه کنید، امروز یکی رئیس یک اداره است، فردا یکی دیگر است. امروز پول در دست این است، فردا مُرد و به وارث او می‌رسد یا مصادره کردند و به یکی دیگر دادند. این معشوقه، معشوقه‌ی بی‌وفا و عاشق‌کش است، یکی از عاشق‌های خودش را زنده نگذاشته است، هرچه عاشق داشته همه را از دم کشته و عاشق‌های آینده‌اش را هم می‌کشد، مطمئن باشید و یکی را زنده نمی‌گذارد. ای کاش راحت می‌کشت، عاشقانش را زجرکش می‌کند و با شکنجه می‌کشد. چطوری؟ کسی که عاشق دنیا باشد از سه حال خارج نیست، یا چیزی را دوست دارد ولی ندارد؛ مثلاً یک خانه یا ماشین یا پست و مقامی را دوست دارد و عاشق آن شده و دلش می‌خواهد به آن برسد؛ اما ندارد. تا ندارد

حسرت نداشتن، او را آب می‌کند، یا مثلاً فلان اتومبیل شیک را در مقابل نمایشگاه اتومبیل دیده، خیلی قشنگ است و دلش را برده و عاشق این ماشین شده؛ ولی پولش را ندارد خیلی گران است؛ لذا آهی می‌کشد و رد می‌شود. هر وقت هم از جلوی نمایشگاه اتومبیل رد می‌شود، داغش دوباره تازه می‌شود و تا ندارد حسرت نداشتن او را آب می‌کند. حالا دری به تخته خورد و پول گیرش آمد، و ماشین را خرید، کلی هم خوشحال می‌شود، ماشین را سوار شده دم دانشکده پارک کرده و داخل دانشکده آمده که سر کلاس درس بدهد، بالاغیرتاً حواس او سر کلاس است یا دم در؟ نکند کامیونی رد شود به ماشین من بزند و آن را داغان کند؟ نکند محصل‌ها که الان از مدرسه تعطیل می‌شوند با میخی یا چیز تیزی روی ماشین بکشند و رنگ ماشین را خراب کنند؟ لذا وقتی فرد دارد، دغدغهی خاطر و نگرانی از دست دادن زجرش می‌دهد. حالت سوم، درس را داد و کلاس تمام شد، دم در دانشکده رفت که سوار شود و برود، دید ای داد بیداد ماشین نیست و دزد برده است، یا مثلاً یک کامیون زده نصف ماشین را داغان کرده و رفته، یا بچه‌ها با میخ کشیدن و رنگ ماشین را خراب کرده‌اند و حالا غصه‌ی از دست دادن او را می‌کشد، لذا کسی که عاشق دنیا شد این معشوقه او را ذوب می‌کند و شکنجه می‌دهد. تا ندارد حسرت نداشتن، وقتی داشت نگرانی از دست دادن، وقتی هم از دست رفت غصه‌ی از دست دادن او را آب می‌کند. لذا اهل دنیا آرامش ندارند. در دنیای امروز دیپرشن و استرس، افسردگی و اضطراب به عنوان دو بیماری قرن نام گذاری شده‌اند و بیشترین مراجعه به پزشکان مراجعه به پزشکان اعصاب و روان است و این همه قرص و کپسول و شربت و آمپول‌های آرام‌بخش و مسکن و خواب‌آور هم نتوانسته کاری بکند. چون کسی

که عاشق دنیا شد آرامش برای همیشه از زندگی او رفته است، قرآن فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ
عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^۲ کسی که پشت به یاد من خدا بکند، زندگیش نکبت‌بار
می‌شود. نگفت ثروتمند نمی‌شود یا به پست و مقام بالا نمی‌رسد، گفت زندگی‌اش تنگ و
تلخ می‌شود، دائم شکنجه می‌کشد که اثر عشق به دنیا است. چطوری می‌شود از دست
این شکنجه نجات پیدا کرد؟ باید از دست این معشوق نجات پیدا کرد. اگر از دست این
عشق نجات پیدا کنی مشکل حل می‌شود. چطوری می‌شود از محبت دنیا نجات پیدا
کرد؟ راه نجات از محبت دنیا چیست؟ آیا می‌شود با ترساندن، دعوا کردن و کتک زدن
کسی را از معشوقش جدا کرد؟ هیچ‌یک از اینها اثر ندارد و عشق را از بین نمی‌برد. فرض
کنید پسری عاشق دختر زیبارویی شده؛ ولی پدر بررسی کرده و دیده‌ای داد بی داد، این
دختر هرزه و فاسدالاخلاق است و در یک خانواده‌ی بسیار آلوده بار آمده، و به‌هیچ وجه
مصلحت نیست که پسرش با چنین دختری ازدواج کند. اما از آن طرف پسر یک دل‌نه
صد دل عاشق این دختر شده است. چطوری می‌شود او را از دام این عشق نجات داد؟ با
دعوا کردن؟ با کتک زدن؟ با از خانه بیرون کردن؟ با اینکه بگویند از ارث محروم
می‌کنم؟ اینها عشق را از دل بیرون نمی‌برد، تنها راه نجات از این عشق چیست؟ این است
که این پسر را به دام یک عشق بزرگتر بیندازد؛ یعنی اگر پدر فهمیده‌ای باشد، برای اینکه
بچه‌اش را از خطر نجات دهد، راهش این است که دختری از یک خانواده‌ی صالح پیدا
کند، خود دختر هم دختری با شخصیت و دارای فضیلت‌های اخلاقی، آبرو و صالح که

^۲. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

زیبایی ظاهرش هم ده برابر آن دختر فاسد باشد و بعد زمینه‌ای فراهم کند که پسرش یک بار این دختر را ببیند، اگر دید، یک دل نه صد دل عاشق دومی می‌شود و عشق اولی اصلاً از یادش می‌رود. چرا؟ چون عاشق زیبایی‌های اولی شده بود و حالا زیبایی‌های دومی ده برابر اولی است. این مثال را زدم تا بگویم از دام عشق و محبت جز با عشقی بالاتر نمی‌شود نجات پیدا کرد. این که شما بخواهید مردم را از محبت دنیا نجات دهید و بگویند شما را جهنم می‌برند و عذاب می‌کنند، اثر نمی‌کند و کسی با این حرف‌ها از دام محبت دنیا رها نشده است. «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۳ ریشه‌ی همه‌ی فسادهای اخلاق و اعمال محبت دنیا است و ریشه‌ی همه‌ی نا آرامی‌های روح هم محبت دنیا است. اگر بخواهیم روح به آرامش برسد و فسادهای اخلاقی و عملی در زندگی تمام شود، باید از دام این عشق نجات پیدا کنیم، تنها راهش یک عشق بزرگتر است، چطوری؟ جلوه‌ای از جمال الهی به او نشان دهیم. اگر جلوه‌ای از آن جمال را ببینیم یک دل نه صد دل عاشق خدا می‌شویم، و هرکس عاشق خدا شد از دام عشق دنیا می‌رهد؛ لذا تنها راه رسیدن به آرامش روحی نگاه به جمال الهی است. ذکر هم همین است، ذکر یعنی توجه قلبی به خدا، این است که انسان با یاد خدا به عشق الهی نائل می‌شود و از دام عشق دنیا می‌رهد و به آرامش می‌رسد؛ لذا قرآن فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ»^۴ خداست که آرامش را بر دل‌های مؤمنان فرو می‌فرستد تا دم به دم بر

^۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸ و ج ۶۷، ص ۲۳۹ و ۳۱۵.

^۴. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۴.

مراتب ایمانشان بیفزاید. این اولین اثر ذکر که رسیدن به آرامش روحی و روانی و فکری است.

دومین اثر ذکر دستیابی به نورانیت باطنی و بصیرت درونی است. این هم نکته‌ی جالبی است. انسان که ذاکر شد و دل و قلبش به خدا توجه کرد، نوری از باطنش می‌تابد و تمام فضای قلب و روح او را روشن می‌کند، و این روشنی و نورانیت ذکر همه‌ی ظلمت‌ها و کدورت‌ها را از روح او بیرون می‌آورد. یک پارچه نور می‌شود و کسی که به این نورانیت باطنی رسید به آثار عجیبی می‌رسد. یکی از آن آثار تجربه‌ی معنای جدیدی از حیات و زندگی است. معنایی که الآن من و شما از حیات درک می‌کنیم، حیات حیوانی است. من به شما می‌گویم شما به چه دلیل زنده‌ای؟ می‌گویید: به این دلیل که نفس می‌کشم، حرکت می‌کنم، بدنم گردش خون دارد، سلول‌هایم در حال رشد و افزایش است و غذا می‌خورم، حس و احساس دارم و همه‌ی اینها در حیوانات هم هست. اینها همه علائم حیات حیوانی است، علامت زنده بودن تو به‌عنوان یک انسان چیست؟ حیات انسانی غیر حیات حیوانی است، و لازمه‌ی رسیدن به حیات انسانی بیرون آمدن از این حیوانیت و متولد شدن از رحم حیوانیت و طبیعت است.

اگر این درنده خوبی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی به حیات آدمیت

قرآن فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۵ ای کسانی که ایمان آوردید دعوت خدا و پیامبر را وقتی شما را به سوی چیزی که شما را زنده

^۵ سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

می کند دعوت می کنند، اجابت کنید. به مؤمنین می گوید که شما را زنده می کند؛ یعنی شما الآن زنده نیستید، حیات دیگری است. یا در آیهی دیگری فرمود: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۶ اگر مرد یا زنی در حالی که ایمان داشته باشد عمل صالح انجام داد، ما که خدا هستیم او را به حیات طیبه زنده می کنیم. یعنی الآن زنده نیستید و لازمه‌ی رسیدن به این حیات و لازمه‌ی تجربه‌ی معنای جدیدی از زنده بودن، نورانیت قلب است که در اثر ذکر پیش می‌آید. کسی که به آن مرتبه‌ی نورانیت باطنی از طریق ذکر برسد، طعم جدید حیات و حیات متعالی را تجربه می‌کند، گفت:

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

یعنی اگر عشق الهی به دل کسی راه پیدا کند، یاد خدا در دل کسی ایجاد شود، او زنده می‌شود و معنای تازه‌ای از حیات و زندگی را تجربه می‌کند. یا در حدیث دیگر فرمود: زنده شدن دل با ذکر خدا امکان‌پذیر است. «بِذِكْرِ اللَّهِ تَحْيَا الْقُلُوبُ وَ بِنِسْيَانِهِ مَوْتُهَا»^۷ با یاد خدا دل‌ها زنده می‌شود و با فراموش کردن خدا دل می‌میرد. تمام بیماری‌های روح در اثر یاد خدا و نور ذکر در قلب درمان می‌شود. در دعای کمیل می‌خوانید: «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ»^۸ اسم دوا است، اینکه من می‌گویم الله و رب دواست، مثل قرص است، قرص و کیسول به خودی خود ارزشی ندارد، ارزش آن در درمانگری آن است. لذا اسما

^۶. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

^۷. ورام‌بن ابی‌فراس، مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۱۲۰.

^۸. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۹ و مجلسی، بحار، ج ۸۷، ص ۶۲ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

هم وقتی ارزشمند هستند که حالت ذکر در انسان ایجاد کنند. اسم را بشنوم و یاد خدا بیفتم فرمود: «یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ» همه‌ی بیماریهای روحی انسان با ذکر خدا درمان می‌شود. دومین جلوه‌ی نور ذکر در قلب، نشاط و شادابی و توانایی و نیرومندی عجیبی در روح و روان است. واقعاً اگر یاد خدا در زندگی نباشد و خدا را حذف کنیم، زندگی یک چیز بسیار ملالت و خستگی‌آور می‌شود، یعنی چه؟ یعنی یک تکرار پوچ و بی‌مزه. شبها بخوابیم تا صبح که خستگی ما در برود که صبح بلند شویم و دوباره تا شب تقللاً کنیم که باز خسته شویم که باز شب دوباره بخوابیم تا صبح خستگی ما در برود و این تکرار یعنی چه؟ غذا بخوریم که سیر شویم، سیر که شدیم تقللاً کنیم که غذای ما هضم شود و باز گرسنه شویم که دوباره غذا بخوریم که سیر شویم یعنی چه؟ بچه با چقدر مشقت از مادر متولد می‌شود، چقدر زحمت بکشیم این بچه رشد کند، بعد خودش که به بلوغ رسید چقدر در زندگی‌اش سختی بکشد، درس بخواند، کار کند و پول در بیارد، خانه‌ای بخرد و زندگی تشکیل دهد، همین که آمد همه چیزش فراهم شود، پیری، مرضی و مرگ می‌آید، این چیست؟ تکرار پوچی است؛ لذا به نظر من بعضی از فلاسفه‌ی مادی که به نیهیلیسم و پوچ‌انگاری رسیدند، از نظر عقلی در مقایسه با بقیه‌ی فلاسفه‌ی مادی قوی‌تر بودند. مثلاً آلبر کامو و صادق هدایت عقل‌های بزرگی بودند؛ چون اگر واقعاً خدا را از زندگی حذف کنیم زندگی تکرار و پوچ و بی‌مزه است، این زندگی ملامت‌آور کی عوض می‌شود؟ وقتی که یاد خدا به زندگی اضافه شود، آن وقت همه چیز معنای جدیدی

پیدا می‌کند، زندگی رنگ تازه‌ای پیدا می‌کند و دیگر سختی‌های زندگی شکنجه‌گاه نمی‌شود. قرآن فرمود: «**بَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**»^۹ تلاش‌ها و تقلّاهای انسان برای لقا و ملاقات و دیدار محبوب خودش است. هر نفس که می‌کشد به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام گامی به سوی خانه‌ی دوست، لحظه‌ی دیدار و ملاقات است. یاد خدا که به زندگی انسان اضافه شود همه چیز اصلاً عوض می‌شود، لذا کسی که نور ذکر خدا در قلبش نورانیت ایجاد کرد شادابی و طراوت عجیبی پیدا می‌کند. دعا کنید خدا روزی کند اولیاء خدا را ببینید. یکی از بهترین چیزهایی که در طول عمر نصیب فرد می‌شود، دیدار اولیاء خداست. خدا روزی کرده و من متعدّد اولیاء خدا را دیده‌ام. خودم هیچ ندارم و دستم خالی است؛ ولی اولیاء خدا را دیده‌ام. یک پیرمرد صدساله است که اگر یک انسان معمولی بود باید سی، چهل سال قبل مرده بود، یا اگر هم زنده بود الآن باید در رختخواب دراز کشیده بود و دیگران بادش می‌زدند و غذا دهانش می‌گذاشتند، خدا شاهد است چنان طراوت در وجودش هست، چنان فرزند و شاداب است و لپه‌های گل انداخته، لبخند از لبش کنار نمی‌رود که در نوجوان‌های چهارده پانزده ساله نمی‌بینیم. در جوان‌ها که هیچ، جوان‌ها که شما ببینید، وقتی به چشم‌هایتان نگاه می‌کنم غم مرا می‌گیرد. چشم‌ها یا خبر از دل‌نگرانی‌های نسبت‌به آینده‌ی زندگی دارد یا نوعی افسردگی و دل‌مردگی ناشی از غصّه‌های گذشته‌ی زندگی دارد، خیلی حیف است، سنی که باید اوج نشاط و شادابی باشید. یاد خدا انرژی بخش است. یکی دیگر از آثار نورانیت قلب در اثر

^۹ .سوره‌ی مبارکه‌ی انشقاق آیه ۶.

یاد خدا نوعی روشن بینی در زندگی است. اینها را که می گویم واقعاً باید دید و فهمید که یعنی چه؟ با تعریف های من خیلی متوجه نمی شوید. ان شاء الله اولیاء خدا را ببینید و بفهمید که ماجرا چیست و چطوری پرده ها را کنار می زند و پیچیده ترین رازهای عالم برایشان مثل آب خوردن در کف دستشان است. بعضی از این اولیاء خدا که ملاقات کردم افرادی بی سواد بودند، یعنی حتی نمی توانستند اسم خود را بنویسند، البته بعضی هم عالم و فرزانه بودند. یک کشاورز و کارگر ساده، خدا می داند وقتی دهانشان باز می شود چه بیرون می آید. یکی از همین افراد در یکی از شهرستان ها زندگی می کند، رند هم هستند و خودشان را به کسی لو نمی دهند، مگر برای افراد اهل راز و سرّ خودشان و برای ما مردم یک آدم معمولی هستند. یکی از اینها در یکی از شهرهای ایران یک مغازه ی حلاجی یا پنبه زنی دارد. لحاف و تشک و متکا می دوزد. مردم برایش پنبه و پارچه می برند و می گویند برایشان لحاف بدوزد. پنبه می زند و عین خیالش هم نیست، خوب این از چهره بیرونی، اما وقتی در خلوت ها با اصحاب سرّ خودشان می آیند، دهانشان را که باز می کنند چه گوهرهایی می ریزد! چه مطالبی می گوید! استاد دانشگاه جلوی این انسان درس نخوانده که اسمش را بلد نیست بنویسد، مات و متحیر می ماند، آخر او از کجا می گوید؟ نه فقط در مورد اخلاق و عرفان و الهیات، گاهی اوقات راجع به مسائل علوم طبیعی چیزهایی می گویند که بعضی از رفقای ما دکترای فیزیک هسته ای هستند و مات می مانند که خدایا این از کجا اینها را می فهمد؟ من بیست و چند سال درس خواندم، حالا هم کَلّی به خودم باد می کنم که این مطلب را می فهمم، او عین آب خوردن می گوید و هیچ احساس هم نمی کند که مسأله ی پیچیده ای می گوید. ذکر نوعی روشن بینی به او

می‌دهد که در عالم همه چیز برایش ساده و همه‌ی رازها برای او گشوده است، می‌گویم اینها را باید ببینید تا باور کنید که چیست! نبینید شاید برای بعضی از شما باور نکردنی باشد، اصراری هم نیست که باور کنید. اگر استعداد و استحقاق در شما ایجاد شد، در زندگی‌تان برخورد می‌کنید و با قلب و روحتان می‌پذیرید که واقعاً ذکر چه آثار عجیبی دارد. پس یکی دیگر از آثار ذکر شد نورانیت قلب در اثر ذکر که چنین برکاتی داشت طعم جدیدی از حیات، درمان بیماری‌های روح، دستیابی به نشاط و شادابی باطنی و یک نوع روشن بینی و گشوده شدن رازهای عالم در پیش چشم دل انسان‌های ذاکر.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ